

علل نهادی

چرخش‌های سیاست اقتصادی ایران

نویسنده: علی رضاقلی

چکیده: مقاله بحثی تئوریک است که عوامل ساختاری و نهادی شکستها و عدم ثبات در سیاستهای اقتصادی تاریخ معاصر را عنوان می‌کند. در این بحث بیش از هر چیز به این نکته توجه می‌شود که فعالیت و قوانین اقتصادی تابعی از ساختار کلی جامعه بوده و هویت جمعی دارند؛ لذا بدون توجه به این ساختار نمی‌توان پایه‌هایی را در اقتصاد بنا کرد که عامل توسعه باشند. در این چهارچوب الگوبرداری از خارج اگر حمایت عملی و اخلاقی کارکنان و مدیران را به همراه نداشته باشد فاقد کارایی است. علاوه بر این، الگوهای فرهنگی و نظام ارزشی مردم و روابط حاکم بر افراد جامعه در صورتی که با قوانین و سیاست‌های اقتصادی تعارض داشته باشد، نمی‌توان انتظار پیشرفت داشت.

از دیگر عوامل عدم ثبات سیاستهای ساختار اقتصادی، تناقض میان مدیریت جامعه صنعتی با جوامعی است که روابط کشاورزی بسته دارند فقدان توانایی در رقابت جهانی، عدم توجه به اساسی‌ترین عناصر جوامع صنعتی یعنی آزادی نقادانه، خلاقیت، آموزش و ...، ناهمگونی فکر غربی با فرهنگ جوامع غیر صنعتی و غیره از علل عمده این بی‌ثباتی است.

به نظر نویسنده تا علل نهادی توسعه یافتگی در جامعه، هویت جمعی نیابد، توسعه، چه در شکل دولتی و چه به صورت خصوصی، دست نیافتنی است.

۲ - تجربه گذشته نشان داد که مقررات و دستورالعمل‌های ترجمه‌ای و اقدام‌ها و کارهای تقلیدی، زمانی کارایی دارند و توانمند می‌شوند که از حمایت عملی - اخلاقی - فکری کارکنان و مدیران دولت (که هویت اجتماعی دارند) برخوردار باشند.

هر سیاست عملی - فکری که از حمایت اخلاقی کارگزاران خود بهره‌مند نباشد، هزینه اداره کردن خود را بالا می‌برد و کیفیت تولید آن افت می‌کند و هزینه واحد تولید آن سرسام‌آور می‌شود و توسط رقبای خود از میدان به در می‌رود، یا انگل بودجه عمومی دولت می‌شود که در این صورت اقتصاد ملی را آسیب‌های جدی جبران ناپذیر می‌رساند. در هر صورت به زبان مجموعه اعضا، و کارکنان خود عمل می‌کند.

ترجمه روش‌های کار کشورهای صنعتی که آمال مترجم‌های آن است در صورتی که مورد حمایت قرار نگیرند کاربردی جز اتلاف هزینه‌های عمومی ندارند. قدرت مدیریت دولت و قانون در سلسله مراتب مدیریت نسبی، انسان، حاکمیت

مشکلی از آن را حل نمی‌کند، خصوصی‌سازی نیز همچنان برای جبران کاستی‌های آن بی‌کفایت است. اگر اقتصادی مفساد تاریخی - فرهنگی - ارزشی هنجاری در هویت جمعی خود داشته باشد، تنها مداوای او نیز از همان سرچشمه‌هاست. تدوین قوانین گوناگون تکنیکی از هر مرجعی (دولتی) جز از طرف ساختار خود اقتصاد برای تغییر آن بی‌کفایت است. هیچ اقتصادی که ساختار تولیدی - فرهنگی آن، معیشتی و بخورونمیر با فرهنگ مستحکم سنتی و آلوده به مصرف به هزینه منابع ملی باشد، به زور قانون تبدیل به فرهنگ تولیدی - صنعتی نمی‌شود. ما تجربه بلندی از نظر اقتصادی پشت سر گذاشته‌ایم، لیکن چون حافظه تجربی و تاریخی توانایی نداریم، از گذشته تاریخی خود پند نمی‌گیریم. برخی گفته‌اند که جوامعی چون جامعه ایران تجربه‌ناپذیرند. بیش از دو قرن است که دیوار به دیوار فرهنگ صنعتی زندگی می‌کنیم و زیر فشار آن هستیم، ولی هنوز جمع‌بندی از افت و خیز خود نداریم. با موج‌ها می‌رویم و با موج‌ها می‌آیم.

«دعا کنیم که خداوند به ما برای پذیرش آنچه نمی‌توانیم تغییر دهیم متانت و برای آنچه می‌توانیم تغییر دهیم، شجاعت و برای تشخیص این دو خرد و درایت عنایت بفرماید.»

۱ - فعالیت‌های اقتصادی، هم از نظر مفهومی و هم از نظر نهادی هویت جمعی دارند. فعالیت‌های اقتصادی، رفتارهایی ساخت یافته و نظام یافته، از مجموعه ارزش‌ها و روش‌های زندگی و آداب و رسوم‌اند. رفتارهای اقتصادی ارتباط تنگی با تاریخ هر قوم دارند، در تک‌تک سلول‌های هستی یک قوم ریشه دوانیده و میزبان اجتماعی متناسب با خود را می‌آفرینند؛ ارتباط عمیقی با ارزش‌های اجتماعی دارند، از منابع تاریخ و دین و فرهنگ غیر دینی تغذیه می‌شوند، چیزی نیستند که از قانون تبعیت کنند، بلکه قوانین ناهماهنگ را خرد می‌کنند. زیرا دارای قوانین مستحکم خودجوش هستند، فرزند قانونی، نبوده‌اند که هم با تغییر قانون تغییر شکل دهند. اگر ساختار نهادی شده اقتصادی در بنیان دارای کاستی‌های جدی باشد، همانگونه که دولت کردن

مطلق" ندارد.

قدرت مدیریت یکی از جلوه‌های حیات جمعی است و برای تحقق کامل خود نیاز به تصویب دیگران دارد. داشتن انحصار، اجبار بی‌قید و شرط مدیریتی تنها زمانی موفق است که با حاکمیت اداری مستعمل به کل جامعه در تعارض نباشد و با حاکمیت اجتماعی گروه‌های مختلف اداری سرسازگاری داشته باشد یا گروه‌های مختلف اداری با توجه شدن و گرفتن آگاهی‌های لازم، با مدیریت و تصمیم‌های مدیریتی همکاری‌های جدی و واقعی نمایند.

۳ - روابط اقتصادی جزء مجموعه الگوهای فرهنگی است. مقررات و قوانین اقتصادی و عملکرد اقتصادی و دستورهای اقتصادی و حق و تکلیف‌های اقتصادی نسبت به روابط اجتماعی "پس آینده" هستند. یعنی ابتدا الگوهای کاری، بر اثر نیاز و تحرک درونی یا یافتن خود آگاهی در روند طولانی بوجود می‌آیند و سپس علمای آن فن، روش‌های اجرای آن را تدوین می‌کنند. بدین معنی حقوق اقتصادی و رفتارهای اقتصادی - اجتماعی از خلال متون دستورات نهایی دولت شکل نمی‌گیرد. دستوراتی که از حمایت شهروندان و کارگزاران محروم باشند ناموفق می‌مانند و دچار اختلال جدی می‌شوند و چون از حمایت کارگزاران محروم هستند، هر قانون و مقررات و مصوبه‌ای که تدوین شود با فقدان کارایی در اجرا مواجه می‌شود.

روابط خود جوشی که از بطن روابط اداری - اجتماعی - اقتصادی برمی‌آید، حقوق و تکالیف خود جوشی را تنظیم می‌کنند و این مناسبات هستند که همیشه موفق‌اند و دستورالعمل‌های سیاسی - اقتصادی دولت معمولاً در برخورد با این مناسبات خود جوش اگر حمایت نشوند صدمه می‌بینند. ما می‌دانیم که دستوراتی قدرت اجراء دارند که در هر لحظه و در هر مرتبه از مراتب اداری توسط گروه متعلق به خود تحمیل شود، یا مردم در روابط خودشان به آن رسیده و آن را اجراء و تضمین کنند، به هر روی بستر روابط مناسب برای زیستن در دنیای جدید اقتصادی کارائی بیشتری نسبت به تدوین و باصطلاح به اجراء گذاشتن صرف مقررات دارد.

سیاست‌گذاری‌های اداری و عملکرد و عدم عملکرد آن از مفهوم فرهنگ جدائی‌پذیر نیست و به باورها، تمایلات و روابط اجتماعی ربط پیدا می‌کند.

اداره، مخلوق روابط کارکنان و تجلی اراده آنها است. اداره در عمل همان شکلی را می‌گیرد که کارگزاران به آن می‌دهند. اداره (تشکیلات اداری دولت) به این معنی نهادی از نهادهای جامعه مدنی

است یا نهادی فرا فردی است که برآمده از روابط اجتماعی افراد است. به این اعتبار رفتار یک اداره برآمده از تاریخ ملت یا مجموعه عناصر فرهنگی - ملی است. فرهنگ هر زمان، فشرده تاریخ فرهنگ آن ملت است. به این اعتبار میزان مؤثر بودن تصمیمات دولتی بسته به عصری است که کار او به قالب آن ریخته می‌شود.

۴ - جامعه‌پذیری غافلانه در یک جامعه، بویژه جامعه‌پذیری غافلانه مدیران در جامعه‌ای که بافت صنعتی ندارد و جامعه "روابط کشاورزی بسته" را به تن مناسبات جدید کرده است، از مهلک‌ترین بیماری‌های اجتماعی امروزی ما است. برای رفع مشکلاتی که روزه روز آسیب بیشتر به نظام اقتصادی و اخلاق مدنی وارد می‌کند، شناخت هنجارهای ناسالم اجتماعی هرچه بیشتر ضروری می‌نماید. هنجارهایی که بیمارند ولی به ظاهر سالم می‌نمایند.

۵ - امروزه مرزهای اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی از میان ملت‌ها برداشته شده است. در سده‌های پیش، فرهنگ‌ها از یکدیگر جدا زندگی می‌کردند، در نهایت در میان آنها سوراخ‌های کوچک و حداکثر پنجره‌های کوچکی وجود داشت. امروزه در میان فرهنگ‌ها هیچ مرزی وجود ندارد، مگر قراردادی - سیاسی که در صورت لزوم، سازوکارهای اقتصادی به سرعت آن را می‌شکنند و در برابر ضرورت‌های اقتصادی - علمی - فرهنگی - فکری - اجتماعی تعظیم می‌کنند و راه سر فرود نیاوردن در برابر آنها، شناخت هرچه بیشتر آنها و رعایت الزامات غیرقابل تغییر آنها می‌باشد. درگیر شدن با آنها، حداقل به نیرویی بیش از آنچه آنها را به حرکت درمی‌آورد نیاز دارد.

اگر ساختار نهادی شده اقتصادی، در بنیان دارای کاستیهای جدی باشد، همان‌گونه که دولتی کردن مشکلی از آن را حل نمی‌کند، خصوصی سازی نیز همچنان برای جبران کاستیهای آن بی کفایت است.

امروزه ملت‌ها در داخل سازوکارهای اقتصادی - فرهنگی یکپارچه در برابر هم به رقابت برخاسته‌اند. توفیق هر یک از آنها بستگی به میزان استعداد و پیچیدگی و قدرت و توان اقتصادی‌ای دارد که به میدان می‌آورند. ما بدون این‌که راه هرگونه فراری در برابر رقیبان بین‌المللی خود داشته باشیم، اجبار داریم که جایگاه ویژه‌ای را از نظر اقتصادی برای خود تعریف کنیم. زندگی اقتصادی ما در گذشته نشان می‌دهد که از نظر اقتصادی - اجتماعی، تمامی نهادهای جامعه صنعتی غرب را

وام گرفته‌ایم و کاربرد آنها نشان می‌دهد که در این وام گرفتن چندان توفیق نیافته‌ایم، هم حمله صنعتی غرب را به دلیل توانایی قدرت اقتصادی - اجتماعی آن پذیرفته‌ایم و هم در این گزینش پیروزی بدست نیاورده‌ایم. مایه پیشواز "هجوم فرهنگی" غرب رفته‌ایم و مشتاقانه و بی‌صبرانه آن را در بدترین بستر پذیرفته‌ایم، بیش از یک قرن است که الگوی صنعتی "غرب را بی‌کم و کاست تقلید ناموفق می‌کنیم، تلاش بسیار کرده‌ایم که "الگوی علمی" آن را بپذیریم و برای هر کس که "علوم روز" غرب را بهتر بفهمد بیشترین پرداخت‌ها را می‌کنیم. "الگوی نظام اداری" غرب بی‌کم و کاست محبوب‌ترین دلربایی را برای ما داشته است و در تمامی سطوح از آن تقلید می‌کنیم. نظام پارلمانی، ریاست جمهوری، دادگستری، انتخابات، سیستم اداری به معنی اخص و... امروز نیز الگوهای خبررسانی و انتقال اطلاعات و شکل و محتوای اطلاع‌رسانی را تقلید ناموفق می‌کنیم. این درحالی است که موفق به تنظیم مناسبات خود با نهادهای وارداتی هم نیستیم، از این چهار بعد غرب و فرهنگ آن در ایران پایگاه "اجتماعی" دارد.

اگر بخواهیم دلیل این بی‌توفیقی را دریابیم و چکیده آن را در اینجا بیاوریم، ناچار به اعتراف به این نکته هستیم که هجوم مکانیزم فرهنگ صنعتی غرب برای ما ناشناخته بود و هم اکنون نیز ناشناخته است (با استثناء). و ما به دنبال گزینش اجباری آن بودیم. ما نه جنس فرهنگ گذشته خود را که امروز از خلال آن فرهنگ صنعتی غرب را نگاه می‌کنیم به خوبی می‌شناسیم و نه بافت شخصیت فرهنگی غرب را.

۶ - تصویری از چهره اقتصادی - سیاسی - فرهنگی رقیبان ما در جهان به فهم مسئله ما بیشتر کمک می‌کند. فرهنگ یکپارچه و واحد صنعتی غرب در بافت فکری شامل، عقل، آزادی نقادی، بهره‌مندی از زندگی، خلاقیت، رقابت، از پیش پا برداشتن مشکلات به کمک سنجش و میزان عقل، آموزش، تجربه‌پذیری، حسابگری، استفاده از وقت به عنوان کمیاب‌ترین کالا، سرعت، بیرون کردن عواطف از زندگی عقلانی و پذیرفتن مدیریت تکنوپرکراتیک است.

زندگی عقلانی اقتصادی یعنی در دسترس گذاردن هدف با محاسبه و سنجش و استفاده بهینه از وسایل برای رسیدن به هدف؛ و آن هم پس از سنجش انواع وسایلی که ما را به هدف نزدیک می‌کند. هرچه بیشتر قدرتمند شدن و هرچه بیشتر به رموز طبیعت پی‌بردن برای استفاده هرچه بیشتر از امکانات طبیعت و فهم جامعه و قدرت پیش‌بینی آینده و تربیت آدم‌های کارآمد و کار فهم و توانا و رقابتی.

۷- افراد جوامع صنعتی نظم و وحدت یافته فکری خود و الگوهای فکری را از ابتدای تولد از جنین یافت فرهنگی دریافت می‌کنند. الگوهای فکری اجتماعی هم به باورها و ارزش‌ها و به الزام و اجبار مادی و معنوی اجتماعی تکیه دارند. در واقع همه الگوهای فکری بیش از اینکه به نظمی بیرونی تکیه داشته باشند، به ارزش و باوری درونی منکی هستند. الزام‌های مادی که پشتوانه‌ای از ارزش‌ها را دارا هستند در کمترین زمان و هزینه تحقق می‌یابند.

۸- از آغاز رنسانس بحث بر سر حدود مرجعیت عقل در کارهای دنیائی بود، و حد سرفقت تجربه‌پذیری و تجربه و آزمون و راه اعتلای زندگی دنیایی، رفاه، قدرت پیش‌بینی، جسارت و سخت‌کوشی، تلاش پیوسته و سخت، حس همکاری و اشتراک مساعی و مسئولیت مشترک، که لازمه شهرنشینی است. سخن بر سر عنصر امنیت درون قانون و اجازه پیش‌بینی زندگی اجتماعی آینده، تصور زندگی بهتر و آسایش بیشتر، خلاقیت و کارآیی بود. همین خوش‌بینی نسبت به

آینده و تصور زندگی بهتر و آسایش بیشتر، موجب خلاقیت و کارآیی و تقویت حس مسئولیت فرد در قبال خود و اجتماع می‌شود. برای تخفیف ضرر و زیان، ایجاد عنصر شرکت و تشریک مساعی، در تمام زمینه‌ها را بوجود آورد و سپس عنصر انتخاب همراه با تشریک مساعی در نمایندگی و شورا را پیش کشید و به تحقق رساند. اجرای همه اینها انواع نهادها و نظم و قانون و رشد انضباط و تنبیه شدید متجاوزین به حقوق مردم را می‌طلبد.

آنجا که مسئله برابری کاربرد عقل همراه با تلاش پیوسته و خلاق در کنار لذت از کارهای رفاه آفرین مطرح می‌شود، مقوله دیگری پا به میدان می‌گذارد و آن اینکه تقریباً همگی کالاهای خوشایند بشر کمیاب هستند. "کمیابی" که بررسی آن، مسئله علم اقتصاد است، و بشر نیز در زندگی در کار تولید و توزیع و مصرف کالاهای کمیاب است و از آنجا که چهره اصلی زندگی و تمدن جدید بشر چهره اقتصادی است و اصلی‌ترین مقوله



اقتصادی دست‌یابی به کالاهای کمیاب است، درگیری برای انواع و اقسام کالاهای کمیاب صحنه مبارزه واقعی زندگی بشر را تشکیل می‌دهد. بشر صنعتی آموخته است که درگیری‌های شدید سیاسی - اقتصادی - اجتماعی هزینه‌های ربالی و زمانی و انسانی دارد و پرداخت این گونه هزینه‌ها نیز همیشه امکان ندارد، از این رو رقابت را در کنار عنصر خصومت آفریده است. عنصر رقابت‌شویه مسالمت‌آمیز و آرام دست‌یابی به کالاهای کمیاب است. رقابت تعبیر تلطیف‌یافته جنگ است، آنجا که کالاهای کمیاب به اندازه کافی وجود دارند رقابت مسالمت‌آمیز است درجایی که تهدید جدی می‌شود. جنگ آخرین دواست.

پیروز شوند.

جوامع صنعتی رقابت را جنگ می‌فهمند و جنگ را شر می‌دانند و شر را خیر می‌شمارند و به آن خوش آمد می‌گویند. آنها زندگی بدون رقابت را کسل‌کننده و بی‌فایده می‌دانند. در زندگی اقتصادی آنها جهنم را بر بهشت ترجیح می‌هند و همه این مقوله‌ها را در تئوری‌های بزرگ خود نوشته‌اند و پذیرفته‌اند. داروین گفت موجوداتی زبیده زیستن هستند که توانا باشند و قابل انطباق‌تر. اسپنسر گفت دنیا به جنگ قائم است و در این جنگ کسانی پیروزند که پیچیده‌تر و تواناتر و خلاق‌تر عمل کنند، هگل گفت تنازع، قانون پیشرفت بشر است و رنج و اضطراب، بشر را به اوج رفعت می‌رساند. شوپنهاور

۱۱ - این شبکه فرهنگی همراه با روابط اجتماعی متناسب با خود و تولید انبوه اقتصادی و قدرت نظامی - اقتصادی بسیار زیاد، بدون مانع حقوقی و تمدنی هر چه را سر راه خود ببیند و مزاحم خود تشخیص دهد، اگر نه از راه مسالمت که به راه جنگ بی‌میل نیست که ناپدید کند. و در برخورد با نظام سیاسی و اقتصادی مانع همین کار را انجام داد.

۱۲ - واقعیت این است که ساختار اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی - سیاسی امروز ایران تا زیستن در دنیای جدید را ندارد (مگر آنکه در همه آنها تجدید نظر کند). سرانجام سقوط نظام سیاسی - اقتصادی - فرهنگی ایران پیش از قرن سوم و

اقتصادی که ساختار تولیدی - فرهنگی آن، معیشتی و یخورونمیر با فرهنگ مستحکم سنتی و آلوده به مصرف، به هزینه منابع ملی باشد، به زور قانون تبدیل به فرهنگ تولیدی - صنعتی نمی‌شود.

تنظیم کردن این ویژگی‌ها در زندگی پرتکاپو با آدم‌های رقابتی - جنگی، نفع طلب و شهرت طلب، نیاز به افرادی دارد که خبرگی انجام چنین کارهای پیچیده‌ای را داشته باشند، از اینجاست که مسئله تخصص‌وارد زندگی اجتماعی - اقتصادی می‌گردد و هرچه بر پیچیدگی روابط اجتماعی و فنون علمی و شیوه‌های مدیریت افزوده می‌شود این تخصص‌ها بیشتر و نیاز به آنها جدی‌تر می‌شود. همراه با همه اینها لازم می‌آید که آنچه به دست افراد ساخته و پرداخته می‌شود برای تامین و ارضاء نیازهای آنها در دست خودشان باقی بماند و این عنصر احترام به مالکیت را برمی‌انگیزد، احترام به هرگونه دست‌آورد کاری اعم از دانش و تخصص با دارایی‌های مادی.

در چندین قرن اخیر احترام به همه اینها و سازمان دادن عقلانی سازمان کار و تحمل شلاق بیرحم کار روزانه ۱۴ تا ۱۶ ساعته به انسان صنعتی آموخته است که از علم تجربی هرچه بیشتر بهره‌مند گردد تا خطای کمتر کند، چون دیگران خطای او را نخواهند بخشید. کسانی که خطا کنند، رقابت اقتصادی را خواهند باخت و کسانی که رقابت اقتصادی را ببازند باید قانون قوی‌تری را تحمل کنند، یا به حاشیه می‌روند تا حذف می‌شوند.

۹ - در فرهنگ علمی ما علوم تجربی را با معرفت تکنیکی آمیخته‌اند و آن را به اشتباه شیوه کاربرد ابزار دانسته‌اند، معرفت تکنیکی صنعتی آغشته و میل تسلط بر جهان و دستکاری آن و به کار گرفتن و فرمان دادن به آن است. در دنیای بی‌مرز امروز کسانی این توفیق را می‌یابند که در رقابت‌ها

به این نکته تصریح کرد که زندگی بکسره شر است و این شرور که از جنس مبارزه و تنازع هستند از لوازم حیات‌اند. نتیجه می‌گفت انسان اروپایی دنیا را کارخانه تلاش و رقابت می‌پندارند و انواع دیگر موجودات و طبیعت را مطیع کرده است. او می‌گفت انسان اروپایی با این تفکر دنیا را مطیع خود می‌کند و با همه به رقابت برمی‌خیزد. این چکیده آن تئوری رقابت و تنازع و بقای اصلح است که مبارزه را تا سرحد مرگ روا می‌دارد و در عمل نیز فرهنگ جوامع صنعتی این را پذیرفته است. اسپنسر می‌گفت تاریخ بشر چیزی جز دزدی و خیانت و قتل نفس و خودکشی ملت‌ها نیست و مبارزه با اینها تنها با توانایی و پیچیدگی میسر است و آنچه می‌آورد که این پیکار است که نامش زندگی است (ملاحظه کنید که حریفان بین‌المللی ما دنیا را چگونه می‌فهمند)، و بیسمارک صدراعظم آلمان عمل می‌کرد و می‌گفت "در میان ملت‌ها نوع دوستی معنی ندارد و مسائل جدید با رای و خطابه حل نمی‌شود، بلکه با خون و پولاد و توپ فیصله می‌یابد. پیکار، قانون زندگی است."

۱۰ - این آن چیزی است که فرهنگ بیکارچه جوامع صنعتی را تشکیل داده است. در حوزه معنایی اصطلاح اقتصاد رقابتی (سیاست جدید اقتصاد ایران) و بازار آزاد چیزی جز بیان این فرهنگ بیکار نیست. ما می‌توانیم با دقت از دریچه این کلمات و اصطلاحات سر در داخل فرهنگ غرب کنیم و با دنیای فکری - علمی او آشنا شویم. و این آن چیزی است که جامعه صنعتی در عمل پیاده می‌کند و در هنگام لزوم با دیگر کشورها بر پایه آن عمل می‌کند.

چهارم هجری قمری شروع شده است. و این واپس نشینی در نظام فکری و نظام اقتصادی - سیاسی - اجتماعی متناظر با آن با هم شروع شده‌اند. و با یک نظم وحدت یافته‌ای زندگی مغلوبانه‌ای را سپری کرده‌اند. ایرانیان گذشته، از نظر فکری، عرفان اشعری مزاج را برگرفته بودند و از زندگی دنیایی در نظام فکری دست شسته بودند از نظر سیاسی اداره کشور را نیز بدست ترکان زردپوست شمال شرقی کشور و آسیای میانه سپرده بودند (تا اواخر قاجاریه).

۱۳ - فرهنگ، از نظر اقتصادی، اقتصادی معیشتی را دنبال کرد و هیچ انباشت سرمایه‌ای از خود بجای نگذاشت، از نظر سیاسی نیز جامعه در نهایت ناامنی بسر می‌برد. اینها همه دست به دست هم داد. این سه چهره، انسان اقتصادی را از کار بازداشت کار و تلاش او را به حد اقتصاد بخورونمیر بسایه‌ریزی کرد. این چنین حیات اقتصادی، نه قدرت اقتصادی می‌آفریند و نه قدرت نظامی، نه آفرینش صنعت و نه رونق تجارت. در اولین برخورد ایرانی‌ها با غرب، ناتوانی این سیستم در برابر نظام صنعتی بروز کرد و همه برخوردها در نهایت، حکایتی از شکست داشت که خود بیانگر ناتوانی سیستم اجتماعی - اقتصادی برای زیستن در دنیای جدید بود. در اولین برخوردهای چندین قرن پیش این نکات ضعف دیده می‌شود.

۱۴ - اولین قرارداد تجاری ایران با "وینیزی‌ها" به سال ۱۳۲۰ م (۷۱۸ هجری) برمی‌گردد (ابوسعید بهادرخان با "میشل دولینو سفیر وینیز) و آن هم بر سر تجارت و انحصار خرید و فروش ابریشم. از آن زمان انحصار فروش ابریشم ایران در اروپا با تجار

اروپایی بود و تولید آن در دست ایران و منافع اصلی و تجارت اروپا می بردند و این خود نشان کم تحرکی و ناتوانی بود.

دومین قرارداد تجاری - نظامی در سال ۱۴۷۳ م (۸۷۷ هجری) بسته می شود و با همان کیفیت.

۱۵ - اولین نمایندگان صنایع جدید و قدرت جدید اروپا در سال ۱۵۰۷ میلادی در جنوب ایران پاوه شدند که هنوز به خلیج فارس ستم می کنند. این گروه متشکل از ۴۶۰ مرد جنگی و شش سال پس از استقرار صفویه خود با سی هزار مرد جنگی ایران در آویختند و آنها را شکستند و مطیع خود کردند. این اولین ناز شست صنعت جدید بود، سدیریت جدید، انسان رقابتی، پرتلاش و پرورش.

این جنگ، اولین سیاست اقتصادی درهای باز ایران با اروپاست کالاهای پرتغالی از پرداخت عوارض و حقوق گمرکی معاف شدند و قرار شد حاکم هرمز سالانه ۱۵ هزار اشرفی به پادشاه پرتغال خراج بپردازد.

انسان رقابتی و عقلانی و پرتلاش انگلیسی که نشان داد نوانمندتر از مردمان شبه جزیره "ببری" است در سال ۱۶۲۲ م (۱۰۳۱) پرتغالی ها را از جنوب ایران بیرون کرد و جزایر را به ایران بازپس داد به شرط آن که نیمی از عایدات گمرکی هرمز را بگیرد و ابریشم خام ایران را در هر واحد به ۸ شلینگ بخزند و در لندن به ۳۰ شلینگ بفروشند.

هلندی ها قرارداد کاپیتولاسیونی با سلطان حسین صفوی بستند و به ازاء آن ۱۷۰۰۰ تومان به او قرض دادند که مخارج دربار را بپردازد و یکبار دیگر به او ۲۵۰۰۰ تومان قرض دادند تا هزینه ارتش را بپردازد و در مقابل جواهرات سلطنتی را برگردانند. روس ها به شاه عباس دوم پنج هزار تومان پیشکش دادند (۱۶۶۴ م) و در عوض ۸۰ هزار تومان پوست خز و سمور در اصفهان فروختند.

در همان موقع بیشتر شهرهای اروپا توسط شورای شهر اداره می شد و یکی از وظایف این شوراها دفاع از منافع تجاری - صنعتی شهر بود. بافت تجارت خارجی ایران آن روز هم شبیه امروز بود، از یک طرف مواد اولیه صادر می شد و از طرف دیگر کالاهایی وارد می شد که معمولاً همراه ارزش افزوده کاری بود.

شاه سلطان حسین و شاهقلی خان اعتمادالدوله صدراعظم، دو نامه به لونی چهاردهم نوشتند که این گونه بود، چون استادان و اهل صناعت ولایت آن پادشاه والاجاه معروف و شهرتند و تفوق ایشان بر اهل صنعت ایران که در اکثر فنون مهارت دارند معلوم رای انور ماست، آن پادشاه والاجاه مقرر دارند که از استادان توپ ساز، خمپاره ساز، تفنگ ساز و سازندگان سایر اسباب

جنگ و جدال و صاحبان صنایع دیگر از قبیل ساعت ساز، سنگتراش، صاحبان صنایع غریبه و ... به ایران بیایند و این وابستگی به دانش فنی و ابزار ماشین آلات تکنیکی به وابستگی های مالی افزوده شد. نسبت واردات ایران روزبه روز پیچیده تر می شود و به لیست قدیم تا اینجا اقتصاد ایران و فرهنگ عمومی همان بافت پیشین را دارد به اضافه اینکه مصارف جدید و فشارهای مالی به ایران افزوده شد. در زمان صفویه واردات جدید افزوده شد.

۱۶ - زمان نادر و کریمخان به صورت وحشتناکی سپری شد و ایران به عوض پیشرفت عقب ماند.

از این ناامنی صفویه، زندیه، افشاریه کم کم پولداران ایران و تجار ایرانی که تمایز یافته اقتصاد ایران اند و واسطه تعویض کالاهای صنعتی با مواد خام، خود را تحت الحمایه بیگانه قرار می دهند و تلاش های وطن پرستان و مسلمانان دلسوز هم پاسخی نمی یابد.

هم نادر و هم کریم خان از تجار روسی، انگلیسی، هلندی به زیان اقتصاد ایران رشوه می گرفتند و اسم آن را پیشکش می نهادند.

در جوامع صنعتی رقابت را جنگ می فهمند و جنگ را شر می دانند و شر را خیر می شمارند و به آن خوش آمد می گویند. آنها زندگی بدون رقابت را کسل کننده و بی فایده می دانند و این مقوله ها را در تئوری های بزرگ خود نوشته اند و پذیرفته اند.

در زمان زندیه بود که انگلیسی ها دولتی در دولت ایران تأسیس کردند و صادرات پارچه های ابریشمی ایران به انگلیس را انحصاری کردند.

۱۷ - در قرن نوزدهم و آغاز سلطنت قاجاریه، ناپلئون طی دو نامه به فتحعلیشاه یادآوری کرد که ایران با این شیوه زندگی قادر به ادامه حیات نخواهد بود، ولی او همچنان اصرار داشت که توپ و تفنگ به ما برسانید تا در مقابل روس و انگلیس بایستیم.

بعد از جنگ ایران و روس، تجارت آزاد با فشار نیروی نظامی تحمیل شد و چند سال پس از جنگ (۱۸۳۵) میزان واردات ایران از روسیه ۲۰۰۰۰۰ فرانک و صادرات ایران ۳۶۹۰۰۰ فرانک بود. کسر موازنه شروع شد و به عوض آن ثروت کم انباشته شده در فلات ایران به خارج می رفت.

قائم مقام و حاج ابراهیم کلانتر و امیرکبیر و

مصدق که این وضع را نمی پسندیدند به کمک ایرانی ها از سر راه برداشته شدند و بقیه نخست وزیران کم و بیش با این سیستم اقتصادی سازگاری نشان دادند.

بعد از قتل قائم مقام، همان اقتصاد سنتی نیز از هم پاشید و کار به جایی رسید که بیشتر مردم ایران برای غذای خود از علف و دانه های طیور استفاده می کردند. برای اولین بار و برای همیشه بودجه دولتی سنتی هم از تأمین هزینه های عمومی که چندان گسترده نبود برنیامد و کسر بودجه ای مزمن گریبان اقتصاد معیشتی را هم غیر میسر ساخت.

امیرکبیر زحمات زیاد کشید و در راه خواست های ملی خود جان برکف نهاد و در حالی که می گفت: ملت ایران هویت ملی خود را از دست داده است و به تنبلی و وطن فروشی خو گرفته است و اضافه می کرد که در ایران خرج با صرفه نمی شود و چیزی با عرضه ساخته نمی شود.

سیاست امیرکبیر در سه شاخه خلاصه می شود که ایران آن روز توان تحقیق آن را نیافت:

- ۱ - نوآوری و پیشرفت صنعت جدید
- ۲ - پاسداری از هویت و استقلال ملی
- ۳ - اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مبارزه با فساد مدنی، و این هر سه برنامه، ابزارهای نیروی انسانی خود را نداشت. ایران برای تأمین هزینه های عمومی به وام گرفتن پرداخت و هر گوشه ای از کشور را به گروگان گذاشت، در مجموع تعداد امتیازهایی که به انگلیسی ها داده شد ۲۱ فقره بود و تعداد امتیاز به روسیه ۲۷ فقره، تعداد کمپانی های انگلیسی ۱۴ عدد و تعداد کمپانی های روسی ۲۳ عدد و این آغاز مشروطیت است. امین السلطان در وامی که از روسیه گرفت و بخشی از کشور را به گروگان در نزد آنها گذاشت مورد اعتراض قرار گرفت، که «تو هر ایرانی را به یک ریال به روس ها فروختی.» امین السلطان گفت: ساکت، اگر روس ها شما را می شناختند دبه در می آوردند. در آستانه مشروطه کار مظفرالدین شاه سه جایی رسیده بود که برای صدتومان پول قرض به خانه اعیان مملکت می رفت و به او نمی دادند و ایرانی ها هم توان اصلاح کلی مملکت را از دست داده بودند. در ایران آن زمان می گفتند کار در ایران مثل ماشین دودی است، تا ایستاده، کاری به آن ندارند همین که حرکت کرد به او سنگ و چوب می پرانند.

در مجلس اول بودجه کشوری تنظیم و ارائه شد. بودجه کشور ۲۱ کروور بود که شش کروور کسری داشت. مجلس دوم استقراض کرد و این کسری همچنان ادامه یافت.

ایرانی ها از اداره مملکت عاجز مانده بودند. وثوق الدوله طی قرارداد ۱۹۱۹ کشور را تحت الحمایه

انگلیس کرده و از این بابت وثوق‌الدوله نخست‌وزیر و صارم‌الدوله وزیر داخله و نصرت‌الدوله وزیر خارجه مبلغ ۱۳۰۰۰۰ لیره انعام گرفتند. این طرح ناموفق ماند. انگلیس‌ها برای ایران یک شاه‌وارداتی و یک نخست‌وزیر کودتایی تدارک دیدند که این سلسله در مجموع ۵۷ سال در ایران حکومت کرد. در این ۵۷ سال تمامی اقتصاد و حیات اقتصادی - اجتماعی کشور وابستگی عمیق به کشورهای صنعتی پیدا کرد و پول نفت از عهده کفاف آنها برنیامد.

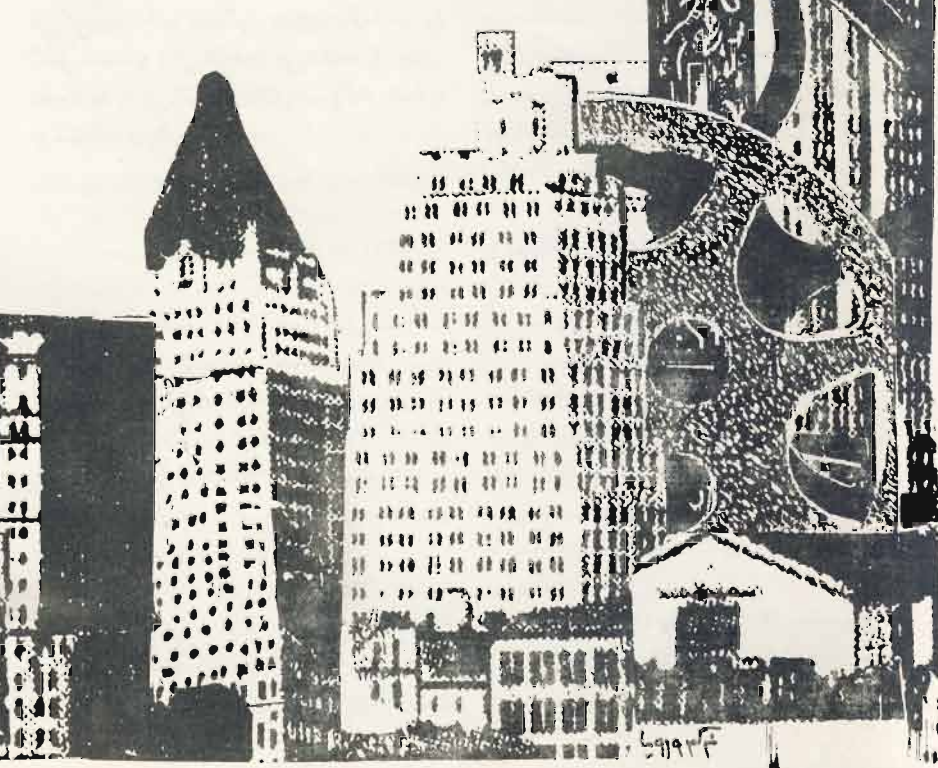
تا آستانه انقلاب این ویژگی‌ها در اقتصاد ایران در برخورد با فرهنگ صنعتی دیده می‌شود ۱ - در برابر آن مغلوب شده است. ۲ - علاقه زیادی به محصولات و نهادهای آن نشان داده است. ۳ - هزینه مصرف محصولات و واردات آنها را به سه شکل تأمین کرده است. گرو گذاشتن کشور، واگذاری منابع اولیه، وام گرفتن، دست بردن در عیار نقدینه کشور و تقلیل دادن ارزش واقعی پول و در صورت نیاز مبرم دست بردن در اموال خصوصی بنام‌های مختلف، مصادره و ...

۱۸ - در انقلاب اسلامی از نظر اقتصادی بنا بر این بود که مشکلات ذکر شده رفع شود افزون بر اینکه هم استقلال اقتصادی کشور تأمین شود و هم کشور از نظر صنعتی قدرتمند شود. از نظر سیستم داخلی اقتصاد نیز گرایش شدید به یک "عدالت اجتماعی" بسیار باشکوه بود که این نکته هم بیانگر این بود که فرهنگ همچون گذشته چون تولید ندارد به دنبال ساز و کاری هست که "توزیع" را به گونه‌ای ساده دهد که از تنش‌های اقتصادی (مصادره و غارت دوره‌ای) جلوگیری کنند. ثروتی جایی انباشته نشود که دیگران را علیه آن بشوراند و هم این که براساس آن سنت دیرین قدرت سیاسی بی‌حد و حصر تمامی منابع ثروت که منابع احتمالی قدرن محسوب می‌شوند را در انحصار خود در آورد.

۱۹ - انقلاب اسلامی برای انجام اهداف خود، هیچ ابزار جدیدی را وارد طرز تفکر و عملکرد نظام اقتصادی خود نکرد، با همان طرز تفکر کهنه "توزیعی، مصرفی" شروع به بخشش کرد و هزینه‌های آن را هم از راه‌های گذشته تأمین کرد. ۱. پول نفت و فروش منابع دیگر ۲ - چاپ اسکناس

۲ - وام خارجی. براساس آمار بانک مرکزی کسر بودجه سال‌های ۶۵ و پس از آن به ترتیب ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۷۰، ۱۴۰ میلیارد تومان می‌باشد.

و نشر اسکناس براساس آمار بانک مرکزی از سال ۶۵ به بعد به ترتیب ۳۷۲، ۳۱۱، ۲۲۷ و ۴۴۸



بیلیارد تومان می‌باشد، بدهی خارجی براساس گفته رئیس کمیسیون بودجه مجلس ۳۰ میلیارد دلار است.

مشکلات دیگر ساختاری جدید که بر ساختار نانو گذشته افزوده شد یکی افزایش عددی جمعیت به نزدیک دو برابر است، یکی هم مصرفی شدن آنها تا حد اطعام بهشتی آسمانی بی‌تولید و ده‌گیر و همه‌جایی است که شاید بتوان گفت از این جهت شاید جمعیت ایران نسبت به سال‌های ۱۳۲۰ ده برابر شده باشد.

مدیریت شبه تکنوکراتیک کشور، نزدیک به مدیریت پدرسالاری شد و مفاسد اقتصادی مدنی مدیریتی افزایش یافت از سوی دیگر می‌دانیم که این جمعیت به هزینه پول نفت زندگی می‌کند، و آن جمعیت کم پیش از انقلاب با صدور شش میلیون بشکه نفت در روز زندگی می‌کرد و امروز امکان صادرات بیش از دو میلیون بشکه وجود ندارد.

از طرف دیگر به تصور اهل انقلاب بنا بود که این "خرده ثروت" بخش خصوصی که از راه‌های عرفی (معمولاً غیر تولیدی و زودبندی) در دست طبقه متوسط جدید انباشته شده بود مشکلی را از آنها بگشاید، یعنی هم آرمان‌های سوسیالیستی! (یعنی همان توزیع غیر تولیدی، یعنی همان داستان قناعت و...) آنها را سیراب کند و هم آن ثروت‌ها، نیازهای کهن مستضعفان غیر مولد را برآورد. در نتیجه مصادره شدند. دولت ایران که پیش از این خودکامه بود (یعنی در بخش اقتصادی تمام ثروت‌های بزرگ را به گمان این که محل احتمالی قدرت هستند بخود اختصاص می‌داد) و هم وظیفه نوسه را از محل منابع اولیه (نفت) بعهده گرفته بود و بی‌اندازه و به صورت بسیار بدقواره‌ای بزرگ شده بود، با مصادره تعداد بی‌شماری شرکت‌های خدماتی و مؤسسات تولیدی ناسودآور و زمین و اداره و... حجم خود را دو چندان کرد و بر مشکلات خود افزود و به تعبیر عامیانه «عروس ما خیلی خوشگل بود، سالک هم درآورد.»

مشکل دیگری که به مشکل‌های پیشین افزوده شد تقلیل ارزش واقعی دلار است. همچون اسکاس البته به نسبت کمتر. هر بشکه نفت را در

سال ۱۹۷۳ در حدود ۱۱ دلار می‌فروختیم و امروز با کاهش واقعی ارزش دلار با این که به صورت رسمی متوسط قیمت هر بشکه در سال ۱۹۹۳، ۱۹ دلار است ولی ارزش واقعی آن به قیمت ثابت سال ۱۹۷۳، ۵/۸۰ سنت می‌باشد. پس به اینجا رسیدیم که جمعیت بسیار زیاد شد و مصرفی، درآمد بسیار کم و مدیریت با مشکل جدی روبرو، فرهنگ تولیدی، همان فرهنگ اقتصاد معیشتی و بخورونمیر و زودبندی و غارتی و مصرفی.

ویژگی‌های ساختاری گذشته که براساس باورهای شکل گرفته کهن و نهادهای مورد نیاز آن، سامان گرفته‌اند (بسیاری از آنها جزء عوامل اصلی سرنگونی دولت‌های قاجاریه و پهلوی هستند) چنین است که کارگزاران دولتی و ملی اعتقادی به خدمات ملی ندارند (البته همگی آنچه می‌آورم استثناء بسیارخفیف دارد).

اخلاق تقسیم کار اجتماعی در ایران وجود ندارد. همکاری خلاق و بارور میان کارکنان دولت (که از مردم هستند) و مردم وجود ندارد. احساس مسئولیت مشترک و اخلاق حرفه‌ای در ایران هنوز شکل نگرفته است. قرن‌ها است که در ایران حرمتی برای تولید قائل نیستند و فلسفه اقتصادی مدونی در این زمینه نداریم. هم تولید نداشتیم و هم اندیشه‌های ارزشی - دینی متناسب آن را سامان نداده بودیم. ساختارهای اجتماعی - اقتصادی - سیاسی متناسب آن را نساخته بودیم و نداریم. در چند دهه گذشته عادت کردیم که تغییر ظاهری شکل زندگی اقتصادی را هم با هزینه نفت انجام بدهیم، یعنی عاملی خارجی نسبت به نظام اقتصادی، نظام را به صورت مهلکی تغییر داد و مصرفی تر و گرفتارتر کرد. به عبارت دیگر الگوی تولید بخورونمیر به ضرب نفت تغییر کرد. نهادهای سیاسی گذشته و ادامه آن تناسبی با ساختار اقتصادی مولد ندارند و به شدت سرمایه را می‌ترسانند و از سمت تولید که نیاز شدید به امنیت دارد به سمت زدوبند و دلالی سوق می‌دهند. نهادهای علمی متناسب تولید وجود نداشته و ندارد. ارزش‌های مناسب نظام تولیدی وجود ندارد، بلکه خلاف آن توصیه می‌شود. فرهنگ گذشته و ادامه آن به شدت غیرعقلانی است. و به معنی واقعی سنتی - عاطفی است. به عوض توسل به عقلانیت برای رفع مشکل، متمایل به توسل به شور و هیجان‌های عاطفی و توسل به دعا است. به شدت تجربه‌ناپذیر است. از نظر نظام فکری ترک دنیایی است و تربیت‌کننده فکری شخص اقتصادی درویش مسلک و مزور و غیر مولد و در صورت لزوم غارتی با مبانی توجیهی فکری.

نظام سیاسی ناامن هم برای خودش و هم برای سرمایه، تعطیل مرجعیت عقل در داوری امور

معاش و مذموم بودن رفاه، زندگی کردن به صورت روزمره بی‌پیش‌بینی، عدم اشتراک مسئولیت اجتماعی، بهره‌وری کار در حد زندگی گیاهی، نداشتن زندگی اجتماعی و اشتراک و در نتیجه نشناختن عنصر انتخاب و نهادهای نمایندگی و شورا که نیاز ضروری زندگی شهر نشینی جدید است و بوجود آورنده امنیت.

نشناختن روش تولید کالاها، کمیاب و نهادی نکردن شیوه تولید و توزیع آن، تمرین رقابت نکردن و شناختن خصومت تنش‌آفرین پرهزینه به جای آن. نشناختن پدیده جنگ زیر عنوان و نام نهاد اجتماعی - تاریخی بشر و آماده نبودن برای کاربرد آن به همین منظور و دفاع از منابع اقتصادی و تحویل کردن در حد روانشناسی قوا و الصاق عناوین عاطفی همانند تحمیلی و ناجوانمردانه و... به آن. تقبیح همیشگی دنیا طلبی... و در نهایت اجازه ندادن به تدوین تفکر زیستی برای دو دنیا. عادت طولانی به زندگی غیر فعال گیاهی در طبیعت و در نتیجه "بیچیده" نشدن حرفه‌های اجتماعی و تقسیم آن و عدم نیاز به متخصص و پرورش دادن افراد "همه فن حریف" همه کاره و هیچکاره و چندکاره و در نهایت بسزاری فرهنگ سنتی از تخصص و تربیت نکردن آن و نداشتن آن که ابزار اصلی زندگی نوین است.

نداشتن احترام مدنی برای مالکیت و محصولات کار انسان‌ها که اساس اقتصاد رقابتی جدید است. تمرین نداشتن برای اخلاق حرفه‌ای و ریاضت در کار و تلاش کاری ۱۲ الی ۱۶ ساعته تولیدی برای قرن‌های متوالی، نداشتن فلسفه نظری مدون برای هیچ کدام از مقوله‌های اجتماعی مورد نیاز و مفاهیم جمعی یادآوری شده و نداشتن فلسفه‌ای مدون برای شناخت قانون تنازع حیات اصلی انسانی.

اینها و چند برابر اینها مشکلات بنیانی نظام اقتصادی ایران هستند که با ظهور موقت و ته کشیدن پول نفت، اقتصادی ایران را مجبور کردند که به راه چند صد ساله گذشته خود با حقارت و سر به زیر و گوش به فرمان بازگردد. راه حل‌ها و دستورالعمل‌های ارائه شده بیشتر وارداتی هستند. با توجه به این که تمامی موارد قید شده در بالا، دارای هویت تاریخی و هویت جمعی به معنی دقیق کلمه هستند، هیچ کدام از دستورالعمل‌های وارداتی به تن‌این مقوله‌های تاریخی با هویت اجتماعی کارگر نیست. خصوصی‌سازی اجباری دستورالعملی فعلی بی‌داشتن بستر نهادی متناسب فرین کامیابی نخواهد بود، برای زنده کردن نظام اقتصادی ایران، دستکاری در مفاهیم جمعی و نهادینه شده همراه با تدبیرهای قانونی کارساز است. ❖

زندگی اقتصادی ما در گذشته نشان می‌دهد که از نظر اقتصادی - اجتماعی، تمامی نهادهای جامعه صنعتی غرب را وام گرفته‌ایم و کاربرد آنها نشان می‌دهد که در این وام گرفتن چندان توفیق نیافته‌ایم.